بحث و نظر: ضرورت ایجاد هماهنگی در سیاست های مالی و پولی برای تحقق هدف های رشد اقتصادی

تحقق رشد مستمر،مطلوب و سراسر اقتصادی،اجتماعی و فرهنگی که‏ عمده‏ترین هدف برنامهء دوم را تشکیل‏ می‏دهد مستلزم ایجاد هماهنگی در سیاستهای مالی و پولی با هدف دست یابی‏ به رشد مورد نظر می‏باشد.

در بادی امر به نظر می‏رسد وزارت‏ امور اقتصادی و دارائی مسئول ایجاد این‏ هماهنگی است،زیرا بنابه وظیفهء امور دارائی در حقیقت دخل و خرج مملکت کلا زیر نظر وزارت دارائی است.حتی‏ سازمانهائی که برای آنها حساب و کتاب‏ و دخل و خرج مستقل در نظر گرفته شده‏ نهایتا در برابر وزارت دارائی جوابگو خواهند بود و دیوان محاسبات-که با وجود استقلال به نحوی در ارتباط تنگاتنگ‏ با وزارت دارائی است-حق هرگونه‏ رسیدگی ادواری و اتفاقی به دفاتر و دخل و خرج همهء سازمانهائی را که به نحوی با خزانه عمومی در ارتباط هستند دارد.

از طرف دیگر بنابه وظیفهء امور اقتصادی، وزارت امور اقتصادی و دارائی می‏باید بر اجرای برنامه‏های اقتصادی کشور نظارت و مسئولیت داشته باشد.به این‏ ترتیب سازمان برنامه و بودجه به عنوان‏ برنامه‏ریز و نهایتا ناظر در کار بودجه‏ و برنامه درمی‏آید.طبعا مسئولیت اجرائی‏ در امور اقتصادی به عهده وزارت امور اقتصادی و دارائی می‏ماند و در دیگر امور، اجرا تحت نظر وزارتخانه و سازمان‏ ذی‏ربط خواهد بود و نظارت بر درآمد و هزینه طرحها به عهده وزارت دارائی‏ محول خواهد شد.چنین مکانیسمی،به‏ هر صورت،وزارت امور اقتصادی و دارائی را در رأس هرم ساختار اجرای برنامه‏ها قرار می‏دهد اما مسأله اساسی اینست که‏ وزارت مذبور سنتا برای اجرا و نظارت‏ بر حسن برنامه‏های اقتصادی و عمرانی‏ کشور ایجاد نشده است.بلکه وظیفهء آن‏ وصول درآمدهای قانونی،اعم از مالیاتهای مستقیم و غیرمستقیم و گاه‏ عوارض مختلفه،از یک سو و پرداخت‏ هزینه‏های قانونی از سوی دیگر است.به‏ تدریج گرایش به سوی جمع‏آوری تمام‏ درآمدهای سازمانهای دولتی و وابسته به‏ دولت و مؤسسات عمومی و وزارتخانه‏ها در وزارت دارائی و نیز انجام هزینه‏ها و از طریق همین وزارت‏خانه فزونی گرفت‏ و روش‏"دخل و خرج‏"که به وزارتخانه‏ها و سازمانهای خاصی اجازه می‏داد خود درآمدهائی را وصول کنند و از همان‏ محل نیز هزینه‏های مصوب را انجام دهند،به تدریج تضعیف گردید،به نحوی‏ که اینک غلبه بر روش دخل و خرج جداگانه‏ است و احتمالا در آینده روش دخل و خرج‏ مشترک به‏طور کلی منسوخ می‏شود و نظارت اجرائی وزارت امور اقتصادی‏ و دارائی در دخل و خرج بیت المال به صورت‏ تمام و کمال اعمال می‏گردد که این خود پیشرفتی در امر اجرا و نظارت در وصول‏ بهتر درآمد و هزینه کردن بهتر و ثمربخش‏تر است.البته مطلوب بودن این‏ روش تا آنجاست که وصولیها عادلانه‏ و قانونی باشد و هزینه‏ها نیز به‏طور صحیح‏ و سریع انجام شود تا تأخیرات ناخواسته در امور اجرائی و عمرانی و اقتصادی کشور پیش نیاید.

نکته‏ای که تقریبا عمومیت دارد اینست‏ که عرفا دستگاههای وصولی هر وجهی را که به حساب آنها ریخته شود قبول‏ می‏کنند،اما در پرداختها بسیار سخت‏گیر هستند.حتی اگر فردی،وجهی را به اشتباه‏ بیش از حد مقرر پرداخت کرده باشد و برای‏ مطالبه مازاد وجه پرداختی مراجعه کند باید مدتها دوندگی کند تا بتواند مجوز لازم را برای پس گرفتن مازاد پرداختی‏ وصول کند.اگر این امر فرضا برای یک‏ مؤدی معمولی مسأله دشواری تلقی‏ نشود،لیکن برای یک دستگاه اجرائی،که‏ باید برنامه عظیمی را در رأس مدت شروع‏ کند و بموقع بپایان برساند،طبعا مسأله‏ساز خواهد بود.

بحث مهمتری که وجود دارد ایجاد هماهنگی در سیاستهای مالی و پولی از یک طرف،و هماهنگی این هر دو سیاست‏ به عنوان ابزار توسعه می‏باشد.در بادی‏ امر به نظر می‏رسد سیاستهای مالی و پولی‏ دقیقا در یک راستا عمل می‏کنند در حالی‏ که حقیقت امر جز اینست.برای روشن‏ شدن موضوع می‏توانیم مثال ساده‏ای‏ بیاوریم:افزایش حجم پول در گردش‏ نسبت به کالای مورد داد و ستد در بازار، ایجاد تورم می‏کند.حال این تورم را از چند طریق می‏توان مهار کرد که یکی از آنها کاهش حجم پول در گردش است.اما می‏دانیم کاهش حجم پول در گردش به‏ سهولت میسر نیست،خاصه در یک دورهء تورمی که قیمتها شدیدا رو به افزایش‏ است و مردم از ترس گرانتر شدن کالاها به‏ خریدهای اضافی و ذخیره‏سازی کالا روی‏ می‏آورند و طبعا نرخ بهره بانکی نمی‏تواند جبران تورم موجود در جامعه را بنماید.به‏ این ترتیب برنامه‏های تبلیغاتی جلب‏ درآمدهای اضافی بسوی پس‏انداز مولد در بانکها در چنین شرائطی به سطح‏ مطلوب نمی‏رسد.از سوی دیگر بعلت‏ افزایش قیمتها،فشار برای افزایش‏ دستمزدها فزونی می‏گیرد که نهایتا دیگر هزینه‏ها را نیز به دنبال خود بالا می‏کشد و دولت را ناگزیر می‏سازد بر نقدینگی جامعه‏ بیفزاید،در حالی که در چنین وضعی کاهش‏ نقدینگی می‏تواند چاره‏ساز باشد و نه‏ افزایش آن.اما راه دیگر غلبه بر تورم‏ استفاده از اهرم مالی است.به کمک این‏ ابزار،فرضا با وضع بخشودگیهای مالیاتی‏ انگیزه سرمایه‏گذاری در تولید کالاهای‏ مورد مصرف مردم را افزایش می‏دهیم‏ تا آنجا که سود متصور از تولید این یا آن‏ کالای مورد نیاز بیشتر از سودی شود که‏ بانک یا بازار آزاد به سپرده‏ها و قرضه‏ها می‏دهد.بدیهی است که اگر با مشکلات‏ ارزی روبرو نبودیم،در کوتاه‏مدت،افزایش‏ واردات می‏توانست تا حدی تأثیر ضد تورمی داشته باشد و کمبود تولید داخلی و حرص مصرف را تعدیل کند،لیکن‏ سیاست گرایش به واردات مصرفی نهایتا مخرب است،مگر آنکه تولیدات داخلی به‏ آن کمیت و کیفیت برسد که از سیاست‏ دروازه‏های باز وحشت نداشته باشد و طبعا ما تا آن مرحله فاصلهء زیاد نداریم. از این رو هماهنگی سیاستهای مالی‏ و پولی باید با اولویت دادن به‏ تولید کالاهائی که زودتر به تولید می‏رسد،و به همین جهت کمتر به گسترش‏ دامنه تورم کمک می‏کند،آغاز شود و طرحهای بلند مدت،که خواه ناخواه تورم‏زا هستند،با روندی که منجر به تورم مخرب‏ (معمولا تورم بیش از 40 درصد در سال) نشود،بلکه تا حد امکان به تورم معقول‏ (تورمی بین 3 تا 4 درصد در سال)نزدیک‏ شود،اجرا گردد.بدیهی است اجرای چنین‏ برنامه‏ای بسیار دشوار است لیکن بنابه‏ علت دشواری مسائل از رویاروئی با آنها پرهیز کنیم،بلکه باید با شهامت دست به‏ اقدامات مؤثر بزنیم و کار را تا رسیدن به‏ هدف پیگری نمائیم.وحشت از تورم‏ نباید ما را از مبارزه با آن منصرف کند برعکس باید همواره بخاطر داشته باشیم‏ که رشد و توسعهء واقعی هنگامی معنی‏ و مفهوم پیدا می‏کند که صرفنظر از قیمت‏ پولی کالاها قدرت خرید افراد افزایش یابد و مردم،در برابر ساعات معین کار،با سبد خرید پربارتری به خانه برگردند.در عین‏ حال عدالت اجتماعی حکم می‏کند که‏ همهء مردم-به سهم خود-از ثمرات چنین‏ رشدی که سطح زندگی بهتری را به‏ ارمغان می‏آورد بهره‏مند شوند.

و خاتمه کلام این که نمی‏توانیم هم‏ سیاست انقباضی اعتبارات تولیدی را دنبال کنیم-هم محدودیت واردات را اجرا نمائیم-هم بر حجم نقدینگی و پول در گردش و سرعت گردش پول بیفزائیم و در عین حال انتظار داشته باشیم تورم‏ نیز مهار شود.هماهنگی‏های گفته شده‏ باید به عنوان وزنه‏های تعادلی برحسب‏ اهمیت نسبی خود به کار گرفته شوند تا رشد و تعادل اقتصادی همزمان حاصل‏ شود.